

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایاتی را که مربوط به بلوغ [بود] و حدود آن [بلوغ هم در روایات] مختلف بود [که در جلسه گذشته آنها را خدمتتان عرض کردیم].

بعضی از آن روایات دال بر تسعه سنین للنساء و خمس عشر سنه برای رجال [بود که آنها] را هم عرض کردیم.

احتلام یکی از شرائط بلوغ بود که آن را هم عرض کردیم.

و به طور کلی از ما حَصَلَ روایاتی که دیروز عرض شد با اختلاف کمی که در آن روایات وجود داشت این طور روشن می شد که:

حدّ برای رجال، احتلام یا خمس عشر یا انبات است.

و برای نساء تسعه سنین یا طَمَث و در بعضی از آنها هم خروج از یُتَم بود که خروج از یُتَم با مُضیّ تسعه سنین و ازدواج و نکاح محقق می شد.

سؤال: دوازده سال هم داشتیم برای نساء

جواب: بله دوازده سال هم داشتیم، دوازده سال یا سیزده سال؟ دوازده سال یا سیزده سال هم بود برای نساء. بله درست است.

با توجه به خود روایات و مفاد آنها چنانچه اختلاف آنها را ما مدّ نظر قرار بدهیم متوجه یک نکته می شویم و آن اینکه...

... آن بنای شرع را از حدود بلوغ، آن بناء عبارت است از تهیّو و آمادگی برای الزام، یعنی اینکه پسر و دختر در این سن ملزم به تکالیف و احکام بشوند و به واسطه الزام از عهده آن تکالیف و احکام بر بیایند. آن تهیّو و آمادگی برای الزام را، ما اسمش را بلوغ می گذاریم و همان طور که در روایات از آن تعبیر شده به بلوغ، یعنی الزام برای تکالیف در آنجا حاصل می شود. البته خب روایاتی هست در اینکه مسئله امر به تمرین دارد

برای قبل از بالغین یا روایتی که دیروز عرض شد از امام صادق راجع به صوم در مورد دخترها و راجع به صلاة، این حکایت می‌کند از الزام نسبت به آبوین که قبل از بلوغ است و من حیث المجموع از روایاتی که دیروز عرض شد این استفاده می‌شود که شارع یک الزامی را نسبت به تکالیف در این حد برای افرادی که به این حد می‌رسند مدّ نظر قرار داده، پسر به پانزده سالگی یا انبات یا احتلام و دختر به نه سالگی و طمث یا اینکه در بعضی از روایتها، دوازده سالگی هم خب ذکر شده است.

خب این مسئله مسلم است که منظور از روایات در اوامری که هست، الزام است، حالا در بعضی از آنها صراحت بود که به معنای یجب است، یجب همان به معنای الزام است. در بعضی از آنها هم که خُب ظهور داشت و ظهور امر در همان معنای لزوم و وجوب در اینجا هست. این یک مطلبی که ما از این روایات در اینجا استفاده می‌کنیم که البته باز نسبت به بعضی از اینها، بخصوص یک نظر داریم. منتهی در اینجا، امروز من به مطلب دوّم از مطالبی که بعد از این مسئله قرار بود عرض کنم، اشاره می‌کنم.

مسئله اول و مقدمه اول آن بود که شارع در تعیین قضایای واقعی و خارجی و حدود آنها، چون قضیه، قضیه تکوینی است، شارع در اینجا احد من العقلاء محسوب می‌شود نه جاعل و نه واضع. و اگر منظور از بلوغ عبارت است از یک امر خارجی که آن امر خارجی به واسطه احتلام پیدا می‌شود یا پانزده سالگی یا انبات شعر، خب شارع در اینجا خودش به عنوان کاشف نه واضع، و مقرر نه مؤسس، برای این حد احد من العقلاء و احد من العرف است. یعنی عرف الان پسری که به سن احتلام می‌رسد، مرز او را از مرز صباوت جدا می‌کند. عرف الان این طور است. یا اینکه اگر یک دختری فرض بکنید که به سن طمث و عادت برسد، از نقطه نظر عرفی ما مشاهده می‌کنیم که یک حکم دیگری بر این بنت بار می‌شود و حکم دیگری بر این قرار می‌گیرد تا اینکه فرض بکنید که در این مرحله و در این موضع نباشد. این مسئله، مسئله خارجی است، یعنی بلوغ در قضایای خارجی، این بلوغ حکایت می‌کند از یک مسئله خارجی که آن مسئله خارجی تفاوت بین دختر و بنت است قبل از طمث و بعد از طمث، این یک مطلب عرفی است و همین طور تفاوت بین این است...

سؤال: در عرف که تفاوت بین دختر و پسر نمی‌گذارند

جواب: چرا وقتی با هم صحبت می‌کنند می‌گویند فلانی عادت شده، این دختر خلاصه...

سؤال: به آن کار ندارم، از جنبه قوانین موضوعه...

جواب: به قوانین ما کار نداریم ما هنوز اول [بحث هستیم]، ما فعلاً خطبه قبل از منبر را داریم می‌خوانیم

شما دارید بک یا الله را می‌گویید! حالا راه زیاد داریم آقا تا به آنجا برسیم.

منظور این است که ما می‌بینیم عرف روی این تفاوت حالات حکم متفاوت می‌کند. یعنی حال دختر و

بنت را بعد از طمث فرق می‌گذارد با قبل از طمث. حال این را بعد از احتلام فرق می‌گذارد تا قبل از احتلام.

این یک مطلب عرفی است و شارع نمی‌تواند در این مسئله نظر بدهد. فرض کنید که شارع بیايد و بگوید که دختر وقتی که به هشت سال می‌رسد طمٹ پیدا می‌کند، نه، یک همچنین مسئله‌ای در اختیار شارع نیست یا اینکه فرض کنید شارع بگوید که پسر و ابن إذا بَلَغَ مثلاً ثلاثة عشرة سنين فيحتمل، نه، یک همچنین قضیه‌ای در اختیار شارع نیست. شارع می‌تواند بگوید که أغلب یا غالباً فرض کنید که مثلاً أبناء در سنين خمس عشر سنين محتمل می‌شوند، این را می‌تواند بگوید، فقط به عنوان یک مخبر، به عنوان یک حاکی اما نه به عنوان یک مؤسس که بیايد جعل قانون بکند و جعل قضیه خارجیه. قضیه خارجیه در دست شارع نیست. کاری که شارع می‌تواند بکند این است که بیايد و یک حدی را برای تعلق احکام وضع کند. این حد را می‌تواند شارع انجام بدهد.

فرض کنید که من باب مثال شارع بیايد و بگوید که من برای نماز، سن ده سالگی را جعل کردم، در مورد پسر و در مورد ابناء من سن عشر سنين را جعل کردم برای نماز، شارع این کار را می‌تواند بکند. حالا صحبت در این است که آیا این عمل شارع عقلایی است یا عقلایی نیست؟ این را ما می‌توانیم بگوییم که شارع نمی‌آید قضیه خارجی را جعل بکند. شارع می‌آید در اینجا یک حدی را برای ترتب تکلیف قرار می‌دهد. فرض کنید که من باب مثال وقتی که دختر به سن ده سالگی رسید این دختر باید روزه بگیرد. خب شارع می‌تواند یک همچنین کاری را انجام بدهد. وقتی که پسر به سن ده سالگی رسید باید روزه بگیرد، باید نماز بخواند، شارع این کار را می‌تواند انجام بدهد. دختر وقتی که به سن ده سالگی رسید باید به حج برود و امثال ذلک. این مسئله را شارع می‌تواند انجام بدهد، یعنی از نظر عقلی ممتنع نیست. در مسئله اول ممتنع بود یعنی شارع ممتنع است بیايد جعل قضیه تکوینی خارجی را بکند، این محال است، اگر هم بیايد این کار را بکند منظور فیه است، نمی‌تواند و مستحیل است که شارع بیايد جعل یک قضیه تکوینی خارجی را بکند، یعنی فرض کنید بیايد و بگوید که من در مقام جعل، احتلام را در ثلاثة عشرة سنين جعل کردم للأبناء، خب این مستحیل است. بخاطر اینکه در اختیار شارع نیست که بیايد احتلام را جعل کند، مگر اینکه خودش هم یک تصرفی بکند، آن یک حرف دیگر است. ولی نه اگر طبق مسائل عادی بخواهد باشد این مسأله مستحیل است.

در صورت دوم این است که شارع می‌تواند موضوعی را برای تعلق تکلیف جعل کند، این در اختیار شارع هست. فرض کنید که من باب مثال برای حد زنا من جعل می‌کنم در مورد ابناء ثلاثة عشرة سنين را و در مورد بنات سبع سنوات را، شارع می‌گوید من جعل می‌کنم، اشکال ندارد. اگر یک دختر هفت ساله‌ای آمد فرض کنید من باب مثال این عمل را انجام داد و یک پسر سیزده ساله‌ای، شارع می‌تواند بگوید بر هر دو حد زنا را جاری کنید، این کار را می‌تواند بکند. صحبت در این است که آیا این عمل شارع عقلایی هست یا نیست؟ بحث در این است. بحث در لغویت است نه بحث در امتناع خارجی. بحث در عبثیت این حکم است

نه بحث در استحاله خارجی، بحث در آن نیست. بله، شارع می‌تواند این کار را بکند، اما اینکه از نظر عقلایی آیا این عمل شارع یک عمل حکیمانه‌ای است یا عمل لغوی است، آن یک بحث دیگر است. در اینجا باید راجع به این بحث کرد، فعلاً ما بحثمان راجع به استحاله نیست، بحث امروز ما راجع به این است که شارع می‌تواند جعل کند حدی را برای تعلق تکلیف، حالا آن حد، آیا در عرف به آن حد بلوغ گفته می‌شود یا گفته نمی‌شود، آن یک مطلب دیگری است. شارع می‌گوید من در پانزده سال جعل تکلیف می‌کنم، حالا آیا این محتمل شده باشد یا محتمل نشده باشد، من به این کار ندارم. *الابن اذا بلغ خمس عشر سنین یجب علیه الصلاة، البنت إذا بلغ مثلاً تسعة عشر سنوات تجب علیها الصوم*، این را شارع می‌گوید من می‌توانم جعل کنم. حالا ما هستیم با جعل شارع در خارج، آیا این جعل شارع، جعل عقلایی است یا عقلایی نیست؟ صحبت در این است.

ما در احکام شارع احکام متفاوتی را می‌بینیم:

- بعضی از احکام است که اینها متعلق به عبادات است.
- بعضی از احکام است که اینها متعلق به معاملات است.
- بعضی از احکام است که اینها احکام وضعی است.
- بعضی از احکام، احکام تکلیفی است.
- بعضی از احکام شارع، احکام جزائی است.
- بعضی از احکام، احکام حدود و کیفر است.
- بعضی از احکام، احکام غیر جزایی است و احکامی است که بر آنها ثواب تعلق دارد و بر خلافش عقاب تعلق دارد.

بعضی از این احکام، احکامی است که بر آنها عقاب و ثواب تعلق ندارد ولیکن اینها احکامی است که در دنیا اثراتی بر آنها مترتب است.

بعضی از این احکام، احکامی است که اینها اثر دنیوی ندارند بلکه اثر اخروی دارند.

احکامی که مجموع آن احکام، فقه و تشریح اسلامی ما را تشکیل می‌دهند، این احکام را ما می‌بینیم که تفاوت دارند. شکی نیست در اینکه احکامی را که شارع آن احکام را مترتب می‌کند بر مکلف، در بعضی از این احکام قطعاً عقل دخالت دارد و اگر عقل وجود نداشته باشد، نه اینکه دیوانگی باشد و جنون، نه، سفاقت باشد، یعنی عدم تمامیت عقل باشد، عدم تمامیتی که احراز برای تعلق تکلیف را بکند، این تمامیت نه آن عقلی که آن عقل پیغمبر است، نه آن عقلی که مربوط به ائمه است، آن عقل منظور نیست، عقلی که محرر موضوع برای تعلق تکلیف است، این عقل مورد نظر است، اگر این عقل شرط باشد مانند احکامی که بر مخالفت با این حکم،

عقاب تعلق می‌گیرد یا بر مخالفت با این حکم جزای دنیوی تعلق می‌گیرد، کیفر دنیوی تعلق می‌گیرد، حقوق جزایی نسبت به دنیا تعلق می‌گیرد، در یک همچنین احکامی شکی نیست که آن عقل باید محرز قابلیت مکلف را برای تعلق تکلیف داشته باشد و ما قطعاً...

فرض کنید که من باب مثال راجع به اینها، این همه آیات هست، این همه روایات هست، می‌فرماید که: ... **وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ** ﴿فصلت، ۴۶﴾ مثلاً یکی از آیات ... **وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا** ﴿الکهف، ۴۹﴾ است. آیاتی که مربوط به قصاص است **وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ...** ﴿البقرة، ۱۷۹﴾ **وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ...** ﴿المائدة، ۴۵﴾ آیاتی که مربوط به جزا و اینها است، خب در اینجا دو مسأله برای ما مورد توجه قرار می‌گیرد: مسأله اول، مسأله عقاب اخروی است که بر مخالفت با تکلیف در سنین مشکوکه، این مخالفت متحقق می‌شود، با توجه به **وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ** یا **وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا** یا آیاتی که دلالت بر عدل پروردگار می‌کنند یا آیاتی که دلالت می‌کند که عقاب اخروی بر طغیان و عناد مترتب است، آیا ما می‌توانیم بگوییم خداوند اینها را در روز قیامت عذاب می‌کند؟

فرض کنید که اگر یک دختری به سن نه سالگی برسد - چطوری که در این روایات هست - و بر این دختر صلاة واجب شده باشد، صوم واجب شده باشد و این ترک صلاة [و صوم] را بکند، اگر از دنیا برود آیا این واقعا معذب در نار است؟ یا اینکه فرض کنید یک دختر نه ساله‌ای آمد و به همین مسائل ارتداد و اینهایی که بحث کردیم مبتلی شد، آیا این را باید اعدامش کرد؟ حالا اگر پسر بود؟...

... اگر از دنیا برود، طبق آیاتی که در قرآن است **إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** ... ﴿النساء، ۱۶۹﴾ **خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** ... ﴿التوبة، ۲۲﴾ **خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** ... ﴿الأحزاب، ۶۵﴾ ... **وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** ﴿الجن، ۲۳﴾ یا **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ...** ﴿النساء، ۴۸﴾ **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ** ... ﴿النساء، ۱۱۶﴾ آیا اگر یک دختر نه ساله و ده ساله‌ای از دین برگشت، فرض کنید که شب پدرش او را کتک زده، صبح گفت من اصلاً مسلمان نیستم، اصلاً من فرض کنید می‌خواهم بر دین مسیح باشم، حالا که اینطور است و من را زدی، حالا که عروسک را از دست من گرفتی، حالا که من را به مسافرتی که می‌خواهم بروم نمی‌بری، من فرض کنید که از دین برمی‌گردم، نه پیغمبر را قبول دارم، نه خدا، هیچی را قبول ندارم. و این دختر هم عصر از دنیا برود، آیا این در نار مٌخَلَّد است؟!

اگر این طور باشد که ما باید قرآن را ببندیم و بگذاریم کنار! آن خدایی که دختر نه ساله را که به خاطر یک مسافرت نبردن باباش، [گفته من از دین بر می‌گردم و حالا خدا بخواهد او را به جهنم ببرد و ...] اصلاً به بدیهة العقل این مطلب باطل است نه اینکه حالا نیاز به استدلال داشته باشد، این دخترهای نه ساله که ما

داریم می بینیم آنها را، حالا گیرم بر اینکه طمٹ هم شده باشد، عادت هم شده باشد. قطعاً در اینجا عقاب نیست و بداهت قطعیه در اینجا حاکم است بر اینکه عقابی که مترتب بر مخالفت تکلیف است، در این سنین مشکوکه‌ای که ما الآن داریم می بینیم، [در اینجا این عقاب مترتب نیست،] حالا ما به بلوغ کار نداریم به سن کار داریم، اصلاً ما به آن کاری نداریم، ما می گوئیم بنت عشر سنوات، با این کار داریم حالا بلغت ام لم تبلغ، با آن کار نداریم. ما به ابن خمسة عشرة سنوات کار داریم، حالا بلغ، إحتمل او أنبت او کذا او... ما به اینها هیچ کار نداریم، الآن این ابن و این ظرف و با این استعدادات و با این تهیؤ و با این قابلیت، آیا مستحق خلود در نار است یا نه؟ مشخص است. یعنی لا شک و لا شبهه که اگر یک دختری از طمٹ او هم یک سال گذشته، فرض کنید که نه سالگی طمٹ می شود اصلاً ما می گوئیم ده سال، یک دختر ده ساله ای بیاید و ارتد، صبح برگردد و بگوید بابا من اصلاً مسلمان نیستم، اصلاً به این حرفش نگاه نمی کنند تا اینکه بخواهند...! مثلاً فرض کنید که یک نازی می کشند، به یک مسافرتی می برند، می گویند بیا این آبنبات را بخور، حالا این ماشین را بگیر، می گوید خب حالا دیگر قبول کردم. اینکه بابا خود ما در بیست سال و سی سالش در بحث ارتدادمان، اینها را مستضعف شمردیم، حالا یک دختر ده ساله، بعد هم بگوئیم **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ** این در اینجا مشرک شد، یا مرتد شد، آیاتی که مربوط به ارتداد و خالد در آتش و اینها هستند **إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾ ... وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿البقرة، ٢١٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ... ﴿المائدة، ٥٤﴾ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿البقرة، ٣٩﴾ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَاطِبَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿البقرة، ٨١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿البقرة، ١٦٢﴾ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿البقرة، ٢٥٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿آل عمران، ٨٨﴾ الآن در اینجا حکم بر اینها معلق است، خب اینکه معلوم است که...**

سؤال: این که عذاب اخروی اوست، خداوند خواست عذابش می کند نخواست نمی کند ولی در مورد عذاب دنیوی چه؟

جواب: مثل اینکه شما بک یا الله، بنده هنوز فعلاً دارم راجع به عذاب اخروی صحبت می کنم، به آنجا

هم می رسیم

سؤال: عقلاء و عرف هم تنبیه می کنند بالاخره،

جواب: عقلاء می آیند بچه ده ساله را تنبیه می کنند؟! سرش را جدا می کنند؟! یا گوشش را می گیرند؟
سؤال: به آن مقداری که بالاخره...

جواب: خب، این می گوید **خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ ...** ﴿هود، ۱۰۷﴾ گوش گرفتن چه ربطی به عذاب مخلد دارد؟

پس بنابراین الآن نهایت چیزی که ما در اینجا می توانیم بگوییم این است که ما می گوئیم خدا در اینجا با این چه می کند؟ ما نمی دانیم. ما این را می توانیم بگوئیم. خدا در اینجا با این ...، چطوری که ما می گوئیم خدا با بچه دو ساله ای که از دنیا می رود چه می کند؟ ما نمی دانیم. یعنی همان حرفی را که ما نسبت به ...، چون ما که از بواطن خبر نداریم. ما که نمی دانیم خداوند با بندگان چه می کند؟ خدا با این طفل رضیع چه می کند؟ آیا عقابش می کند؟ نمی دانم. متنعم در نعیم جنتش می کند ما نمی دانیم. همان حکمی را که ما در مورد این طفل رضیع و در مورد طفل سنتین یا ثلاث سنوات می کنیم، ما همان حکم را نسبت به این [دختر نه ساله] می کنیم، ما نمی دانیم. این مربوط به این است. بداهت عقل در اینجا بیطل عقاب یک همچنین بنتی که ده سالش است و دست راستش را از دست چپش تشخیص نمی دهد و حالا فرض کنید که بیاید ...! آن هم در این که ما تکالیف را به قول مرحوم فاضل مقداد، تکالیف را باید ما متوقف بر...

... خیلی بخواهد این بنا که این بنا دارد این عالم هم خدا دارد، این خیلی زور بزند همان شعری که توی کلاس اول یادش دادند آنقدر می داند اما اگر بیابند بگویند فرق بین حادث و قدیم را می توانی بگویی؟ می گوید چی؟ فرق بین حادث و قدیم ...! لعل اینکه دنیا از قدیم بوده باشد، ما بطلان تسلسل را قبول نداریم، اصلاً نمی فهمد شما چه می گوئید؟! اصلاً فهمش نمی رود به این!

و اگر شما می گوئید این مقدار از مدرکات، برای تعلق تکلیف کفایت می کند که همین قدر که این بنا که بنا دارد این عالم هم خدا دارد کفایت می کند، بنده عرضم این است که بین این و بین آن دختر خمس سنوات چه فرق است، آن هم همین را می گوید؟ بین آن ابن عشر سنوات [با این ابن خمس عشر سنوات] چه فرقی است؟ اصلاً دیگر فرقی در اینجا وجود ندارد. اگر این مقدار برای تعلق تکلیف کفایت می کند، خب این بعد از احتلام و قبل از احتلامش که فرقی نکرد، این بعد از طمث و قبل از طمثش که فرقی نکرد، آن سبع سنوات همین بود و عشر سنواتش هم همین است حالا یک قدری بهتر شده باشد اما نه این که آقا جان ...! شما یک اداره را وقتی که می خواهید بسپارید دست یک شخصی، یک دانشگاه را که می خواهید بسپارید دست یک شخصی، بهترین استاد و بالاترین معلومات و مجرب ترین فرد را من حیث المجموع برای اداره این [دانشگاه و اداره] انتخاب می کنید نه اینکه یک کسی که سال دومش است یا سال اولش هست یا هنوز نیامده این را رئیس یک دانشگاه می کنید! خب اینکه صحیح نیست. هر حدودی، هر تکلیفی یک اقتضایی را در اینجا دارد. شما

نمی‌توانید این کار را بکنید. این مربوط به جزاء آخروی.

پس بنابراین اولاً به بدهت عقل و به شهادت وجدان و [ثانیاً به] شهادت و تأیید آیات قرآن و روایاتی که جزاء را مترتب می‌داند بر صحت و تمامیت عقل و عدم وجود غرض و عناد، قطعاً در این سنین عقاب مترتب بر این طفل، قطعاً ظلم است و مخالف با عدل پروردگار است. این مسئله مربوط به عقاب آخروی.

اما مربوط به جزاء دنیوی:

در جزاء دنیوی لا شک و لا شبهه در اینکه ما می‌بینیم عرف و عقلاء در مسایلی که جنبه جزایی دارد، اولین مطلبی را که عقلاء به دنبال آن هستند مسئله عمد است. مسئله عمد در وهله اول مد نظر قرار می‌گیرد. اصلاً فرض می‌کنیم یک شخصی عاقل است، چهل سال سنش است و سنش در اربعین سنه است، اولین کاری را که ما می‌بینیم در قضایای خارجی و در محاکمات جریان دارد این است که شخصی که در این سن است آیا این کار را عمدی انجام داده یا نه؟ این اولین حکمی است که عقلاء و عرف در قضایای خودشان انجام می‌دهند و ما در این قضیه روایات بسیاری هم داریم. این همه روایات که مربوط به این است که اگر شخصی عمداً این کار را انجام ندهد، سهواً انجام بدهد، روایاتی که حدیث رفع است مربوط به سهو است، رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا... ﴿البقرة، ۲۸۶﴾ یعنی این که این مسئله یک مسئله عرفی است که هیچ، از نقطه نظر روایات هم این همه روایاتی که احکام جزایی و آخروی را، هر دو، در این دنیا مترتب بر عمد می‌کنند، رُفِعَ عَنِ امْتِي تَسْعَةَ الْخَطَا وَالنَّسِيَانَ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ امثال ذلك، خطأ چی هست؟ غیر عمد. اگر کسی خطئاً انگشتش برود در چشم کسی و چشمش کور بشود، اعما بشود، وقتی خطئاً باشد قصاص نمی‌کنند، نه عقاب آخروی دارد چون خطئی بوده و نه قصاص دنیوی دارد، هیچ کدام، چرا؟ چون خطئی بوده، من غیر عمد بوده. یا اینکه فرض کنید که من غیر قصد باشد، البته در اینجا مسئله دبه یک مطلب دیگری است که عرض می‌کنیم که جزء احکام وضعیه است نه جزء احکام تکلیفیه.

در احکام تکلیفیه، عرف و عقلاء اولاً بلا اول در هر قضیه خارجی‌ای که اتفاق می‌افتد به دنبال عمد و غیر عمد می‌روند. در محاکمات، اول فرض کنید پلیس [بررسی و تفحص] می‌کند [تا ببیند] این شخص سائر که زده این شخص توی خیابان را انداخته، آیا عمدی بوده یا غیر عمدی؟ این در وهله اول است. لاشک در این که در مورد خود عقلاء، عمد بعنوان یک اصل اولی در اینجا مورد نظر است، آن وقت اگر در اصل عقل، عقلاء شک داشته باشند، آیا در این جا حکم تکلیفی به او بار می‌کنند؟ الان فرض بکنید من باب مثال یک پسر ده ساله یا یک دختر ده ساله ولو بعد از طمث، اگر یک عملی را در خارج [انجام بدهد] اصلاً عقلاء به این توجه نمی‌کنند که آیا این از روی عمد انجام داده یا از غیر عمد، می‌گویند آقا این که بچه است! یعنی اصلاً بحث را نمی‌برند روی این که این عمل را سهواً انجام داده یا عمداً، از اول بحث را می‌برند روی این که این اصلاً عقل

ندارد، بحث را روی این می‌برند عقلاء نه اینکه عقل مفروغٌ عنه باشد، حالا در این واقعه خارجی عن عمد است یا عن غیر عمد، اصلاً بحث راجع به این نیست.

پس بنابراین از اینجا هم ما بدست می‌آوریم، البته خب ما دیگر ادله‌اش را نمی‌گوئیم، ادله‌ای که راجع به این قضیه هست زیاد است که حالا ما فقط بالاجمال می‌گوئیم البته خب چرا در آخر، ادله‌ای که راجع به این مسئله جزاء و فلان و این چیزها است در باب دیات و قصاص و این حرفها، خیلی زیاد است یک وقت یادم است که ما بحثش را می‌کردیم ادله خیلی زیادی دارد در آنجا، الحدود تدرع بالشبهات، باید لحاظ کرد در آن وقتی که این عمل را انجام داده در چه وضعیتی بوده؟ آیا در وضعیت عادی بوده یا غیر عادی بوده؟ اینها همه مسائلیست در باب دیات و در باب قصاص است که اگر ما بخواهیم وارد آن مسائل بشویم اصلاً بطور کلی طول می‌کشد و قطعاً این مسئله مانند مسئله سابق، آن ابنا و بناتی که در سنین هستند که در آن سنین، مشکوک العقل هستند و مشکوک البلوغ الی حدٍ یعتبر انهم من العقلاء، اگر قبل از این حد باشد قطعاً مسایل جزایی و کیفری که مترتب بر تکلیف در این عالم می‌شود، قطعاً بر آنها بار نمی‌شود. یعنی هم عقل و هم نقل در اینجا حاکم است که این مسئله به اینها مربوط نمی‌شود. چطور اینکه در خیلی از مسایلی که مربوط به زنا و غیر ذلک هست وقتی که ما اخبار و اینها را بررسی و تفحص می‌کنیم می‌گوئیم اصلاً مطلب این طور نیست، یعنی حدی که بخواهند برای زنا بیاورند یک حدی نیست که برای یک دختر کوچک باشد، تازه آن هم که بزرگ است می‌گوید یادش رفته و آن هم می‌گوید چه و فلان و هزار تا اشکال مثلاً در جلوی پایش قرار می‌دهند که با یکی از این اشکالات برخورد کند و آن حدش از بین برود و آن حدش دفع بشود، حالا یک دختری که فرض کنید ده سال سن دارد و این ازدواج هم کرده، من باب مثال با آن دوستش که خیلی خوشش می‌آید از او و نمی‌فهمد ازدواج و آن حرفها چه هست، حالا بر فرض قبح این قضیه را هم برایش گفتند، آن کسی که نتواند در وجود خود این قبح را هضم کند و این واقعیت را بفهمد و با مختصر تکلمی این مغرور بشود و گول بخورد، این چه تکلیفی در اینجا دارد؟ این چه عقلی در اینجا دارد؟ عقل در اینجا ندارد.

پس بنابراین بر طبق حکم عقل و همین طور حکم نقل بر اینکه در احکام جزایی قطعاً عمد... در مورد زنا، یک شخصی که فرض کنید سی ساله و چهل ساله باشد اگر یک زنا انجام بدهد و این وطی به شبهه باشد شما در اینجا این را زنا به حساب نمی‌آورید، اگر اشتباه کرده به حساب نمی‌آورید، عن غیر عمد باشد به حساب نمی‌آورید، نگاه می‌کنید اگر طرف مقابلش اطلاع داشته نسبت به او زنا است اما نسبت به این فرض کنید که وطی به شبهه است، خطئی بوده، نسبانی بوده، لا یعلمون بوده، تمام اینها، نقل در اینجا حاکم است بر اینکه اگر مسئله مسئله غیر عمدی باشد، در اینجا [حکم زنا] مطرح نیست، آن وقت اگر یک بچه ده ساله‌ای که اصلاً عقل ندارد اگر بیاید فرض کنید که زنا بکند شما حکم زنا بر او جاری می‌کنید؟ اصلاً خیلی این مسئله بدیهی البطلان

است. اصلاً عبثیتش نیازی به [بحث کردن] ندارد. خب این هم از احکام جزایی.

بله شارع می تواند در اینجا جعل کند که من ولو اینکه این دختر یا این پسر عقل ندارند در اینجا من حد جاری می کنم، او این کار را می تواند بکند اما [این کار] با حکمت او منافات دارد. امتناع ندارد که شارع بیاید بگوید من این کار را انجام می دهم. اگر که مثلاً الابن اذا بَلَغَ عشر سنوات مثلاً أُجْرَىَ علیه الحدّ الزنا، اجری حد الکذا، حد القذف، خب می تواند این کار را بکند و لکن توانستن، خودش مُسَقَطِ حکمت و مسقط عدالت شارع و مسقط علم شارع است. پس بنابراین این هم از شارع با توجه به ادله عقلیه و نقلیه از خود شارع، مستحیل و ممتنع خواهد بود. این هم یک مسئله مربوط به احکام جزائیه.

سؤال: احکام وضعیه چطور؟

جواب: حالا عرض می کنم خدمتان.

پس بنابراین این دو طیف حکم، از تحت قانون و قاعده تکلیف خارج می شوند. یعنی تکلیفی که مستلزم عقاب اُخروی و مستلزم جزاء دنیوی [باشد]، این تکلیف قطعاً بر افراد مشکوکه ای که ما الان در این سنین داریم مشاهده می کنیم و می بینیم، مستحیل است. خب این یک مسئله که مربوط به جزاء و عقاب بود.

حالا صحبت در این است که ما می بینیم یک سری احکام است که اینها در تعلقش بر مکلفین، عقل را لازم نگرفته. فرض کنید من باب مثال جواز نکاح، جواز نکاح یک حکمی است...، اگر ما نکاح را دخول بدانیم، اگر نکاح را دخول ندانیم که اصلاً این نیاز به عقل ندارد که واقعیتش هم همین است چون نکاح عبارت است از فقط ایجاد علقه زوجیت بین نفسین، که آن علقه زوجیت یک نحوه ارتباط خاص بعد العدم است، ما اسم این را نکاح می گذاریم. یک علقه داریم که علقه اُختیت است، علقه اخوت است، علقه اخوه بودن است، علقه ابوت است، علقه بنوت است، اینها علقه های متفاوتی است که بین افراد است، علقه رفاقت است، علقه شراکت است و امثال ذلك. یک علقه زوجیت است و بین این علقه و بین سایر علائق تفاوت است. کسی که ازدواج می کند آن نحوه ارتباط خود را با آن طرف مقابل، غیر از آن نحوه ارتباط نفسی خود با مادر یا با خواهر می بیند، این فرق می کند و آن هم در مقابل همین طور است. اسم این را ما می گذاریم زوجیت. و این زوجیت منوط به دخول نیست و آن که بعنوان دخول آمده است بعنوان مجاز و از لوازم عرفیه و عادیه است نه از لوازم عقلیه و شرعیه، از لوازم شرعیه نیست. در آیه که می گوید **قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ** ... ﴿القصص، ۲۷﴾ **أُنكِحَكَ** معنا معنای دخول نیست که تو دخول بکنی و یا مثلاً نکحت که به معنای دخول می آید، این به معنای اراده لوازم عرفیه است که آمده و الا اصل نکاح به معنای نفس علقه زوجیت است. بر فرض که در بعضی از موارد لغت دیده بشود که اولاً بلا اول، نکاح برای دخول است و ثانیاً و بالعرض و الغلبه در معنای علقه زوجیت است، علی ای حال، آن نکاح مصطلح شرعی عبارت است از ایجاد آن علقه زوجیت

بدون دخالت دخول. چه اینکه اولاً نکاح بمعنای علقهٔ زوجیت باشد بعد منظور از نکاح، لوازم عرفیه و عادی او که دخول است قصد و اراده بشود از استعمال نکاح یا اینکه ما نکاح را اول بمعنای دخول بدانیم، بعد بواسطهٔ غلبه، این نکاح در آن معنای علقهٔ زوجیت استعمال بشود، الان منظور از این نکاح همان علقهٔ زوجیت است و در موقع عقد این معنا را باید قصد کرد نه آن معنای دخول را. حالا این نکاح نیاز به عقل ندارد و ممکن است پسری را با دختری به عقد نکاح همدیگر در بیاورند.

سؤال: [چون ولیّ این کار را می کند و با اجازهٔ او این عقد اجرا می شود پس باز هم در این نکاح عقل دخالت دارد چون آن ولیّ عقل دارد]

جواب: می دانم، می خواهم بگویم این علقه بین این پسر بچه و آن دختر، آیا انجام شد یا نشد؟
سؤال: چون ولیّ اجازه داد...

جواب: ما با این کار نداریم. ما برای ایجاد آن علقه بین آن دو شخص، نیاز به عقل طرفین نداریم. یعنی پسر بچه که عاقل نیست و دختر هم که عاقل نیست، با وجود اینکه عاقل نیستند ولی این علقه بین طرفین ایجاد شد، خوب حالا ولیّ کرده بسیار خوب، اینها اگر بکنند قبول نیست، ما این را می دانیم. ولی صحبت در نفس آن علقه‌ای است که بین طرفین ایجاد می شود و اثرات و عواقب و تبعاتی که بر این علقه بار می شود، این نیاز به عقل این دو تا ندارد. اگر یک مجنون هم باشد و برایش یک زن بگیرند یا زن مجنون باشد و مرد با او ازدواج بکند باز در عین حال جواز نکاح و جواز دخول و امثال ذلک، همهٔ اینها بر این نکاح مترتب است ولو اینکه عقل ندارد. خوب ولیّ او این کار را می کند درست است. ولی صحبت در این است که در تبعات نکاح، عقل در اینجا دخالت ندارد و این احکام چه احکام تکلیفی باشد که مترتب بر این است مثل حلیت استمتاع و وجوب نفقه و امثال ذلک یا احکام وضعی باشد مثل حلیت و حرمت و مسائلی که متعاقب بر این است مثل ارث و امثال ذلک که اینها همه جزو احکام وضعی است که بار می شود. لذا حتی اگر در سنین قبل از بلوغ مثلاً فرض کنید که یک عملی را انجام بدهند این اثر وضعی دارد دیگر، این اثر وضعی به خاطر این است که در این قضیهٔ نکاح، بلوغ و تکلیف در اینجا راه ندارد. این برای این است که ...
اگر به بحث بعدی بخواهیم برسیم این تا اینجا کافی است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد